

دوشنبه 5 مرداد 4 شعبان 27 ژوئیه

حضرت عباس بن امیر المومنین علی بن ابی طالب (ع)، مکتی به "ابوالفضل" در چهارم شعبان سال 26 قمری و در ایام خلافت عثمان بن عفان، در مدینه منوره دیده به جهان گشود...

**ولادت با سعادت ابی الفضل العباس (ع) در سال 26 هجری قمری**

حضرت عباس بن امیر المومنین علی بن ابی طالب (ع)، مکتی به "ابوالفضل" در چهارم شعبان سال 26 قمری و در ایام خلافت عثمان بن عفان، در مدینه منوره دیده به جهان گشود.

مادر گرامی اش حضرت فاطمه بنت حزام، معروف به "أم البنین"، همسر مکرّمه امام علی بن ابی طالب (ع) است. حضرت علی (ع) از این بانوی مکرّمه دارای چهار فرزند پسر به نام های: عباس، جعفر، عثمان و عبدالله شد و همگی آنان در روز عاشورا و در یاری برادر و امامشان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) به دست سپاهیان یزید بن معاویه به شهادت رسیدند. روایت شد که امیرمومنان (ع) روزی به برادرش عقیل بن ابی طالب (ع) فرمود: تو به تَسَبّ های عرب دانا می باشی، همسری برایم برگزین که فرزندان بیایورد که همگی دلیر، قوی و رزمنده باشند.

عقیل پس از تأمل در انساب عرب و زنان و بانوان شایسته، به برادرش امیرمومنان (ع) پیشنهاد کرد که با فاطمه ام البنین دختر حزام کلبی ازدواج کند، زیرا از پدران وی، شجاع تر و دلیرتر در میان عرب ها کسی نمی شناسد.

امیرمومنان (ع) نیز به توصیه برادرش عقیل با ام البنین (س) ازدواج کرد و از وی دارای چهار فرزند پسر رزمنده و دلیر گردید. پس از تولد مبارک آثار حضرت عباس (ع)، وی در مکتب پدر مهربان و مادر فهیمش پرورش یافت و به رشد و تکامل رسید. هم چنین در همراهی برادرانش امام حسن مجتبی (ع) و امام حسین (ع)، رادمردی و رزمندگی را تجربه کرد. وی در آغاز خلافت پدرش امام علی (ع)، ده ساله بود و در همین سنین در تمام نبردهای آن حضرت، حضور فعال داشت و هم چون مردان کارآموده و رزم آور، با دشمنان پدرش به نبرد می پرداخت.

پس از شهادت پدرش امیرمومنان (ع)، لحظه ای از یاری و همراهی برادرانش امام حسن (ع) و امام حسین (ع) غافل نشد و حفاظت آنان را بر عهده داشت. اوج دلیری، فداکاری و وفاداری عباس بن علی (ع) در واقعه کربلا آشکار گردید. وی در تمام لحظات سرنوشت ساز واقعه کربلا، در کنار برادرش امام حسین (ع) بود و نیرومندترین، دلیرترین و اندیشمندترین فرمانده سپاه امام حسین (ع) به شمار می آمد و آن حضرت به وی علاقه وافر داشت و از نظرات و دیدگاههایش استفاده می نمود.

در عصر روز تاسوعا، شمر بن ذی الجوشن، امان نامه ای برای عباس و برادران مادری اش جعفر، عثمان و عبدالله آورد و از آنان درخواست کرد که سپاه امام حسین (ع) را رها کرده و به اردوی عمر بن سعد به پیوندند و یا طرفین را رها کرده و به وطن خویش برگردند.

حضرت عباس (ع) و برادرانش، شمر را از خود راندند و به وی پاسخ منفی دادند و عباس (ع) به وی فرمود: بریده باد دست های تو و لعنت باد بر امان نامه ای که برای ما آورده ای. ای دشمن خدا! ما را امر می کنی که دست از یاری حسین (ع) برداریم و سر در طاعت ملعونان و فرزندان آنان درآوریم؟ آیا ما را امان می دهی ولی برای پسر پیامبر (ص) امانی نیست. شمر با پاسخ منفی حضرت عباس و برادرانش روبرو شد و از جدا کردن آنان از سپاه امام حسین (ع) ناامید گردید و به خیمه گاه عمر بن سعد بازگشت.

هم چنین در شب عاشورا هنگامی که امام حسین (ع) از تمامی یاران خویش درخواست کرد که از تاریکی شب استفاده کرده و اردوی وی را ترک گویند و به خانه و کاشانه خویش برگردند و او را تنها گذارند، نخستین کسی که اعلام وفاداری و جان نثاری کرد، ابوالفضل عباس (ع) بود. وی عرض کرد: ای امام! برای چه تو را ترک گوئیم؟ آیا پس از تو زندگی کنیم؟ خداوند هرگز نگذارد که ما چنین کنیم و تو را در برابر دشمنانت تنها گذاریم. ما با تو می مانیم و تا آخرین نفس از تو حمایت می کنیم. پس از حضرت عباس (ع)، سایر یاران امام حسین (ع) نیز اعلان وفاداری نمودند.

به هر روی، این مرد بزرگ و دلیر، در روز عاشورا فداکاری عظیمی از خود بر جای گذاشت و تا زنده بود، نگذاشت آسیبی به امام حسین (ع) و خیمه گاهش وارد گردد و سرانجام در حالی که برای کودکان خیمه گاه آب می آورد، به دست دشمنان خدا به شهادت رسید. ابتدا دست راست و سپس دست چپش از بدن قطع شد و تیری به چشمش اصابت کرد و عمودی آهنین بر فرق سرش فرود آمد و او را از بالای زین اسب بر زمین انداختند و بدن شریفش را آماج نوک نیزه و تیغ شمشیر قرار دادند. عباس بن علی (ع) در آن هنگام فریاد برداشت: برادرم حسین (ع)! مرا دریاب.

امام حسین (ع) هنگامی که بر بالین بدن قطعه قطعه شده برادرش عباس رسید، بسیار متأثر و اندوهگین شد و در فراقش گریست و دست بر کمر خویش نهاد و فرمود: **الآن إنكسرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حَيْتِي**؛ اکنون پشتم شکست و چاره ام به پایان رسید. پس از شهادت حضرت عباس (ع)، دشمنان گستاخ شده و بر خود امام حسین (ع) هجوم آورده و وی را نیز به شهادت رسانیدند.

امام زین العابدین(ع) نیز که در واقعه عاشورا حاضر بود و رشادت های بی بدیل عمویش حضرت عباس(ع) را از نزدیک مشاهده کرده بود، در فداکاری و مقام معنوی وی فرمود: رَحِمَ اللّٰهُ الْعَبَّاسَ، قَلَقَدُ اَثْرٌ، و اَبْلِي، و فِدِي اِخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قَطَعْتَ يَدَاهُ، فَايَدِلُهُ اللّٰهُ (عَزَّ وَجَلَّ) بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ، كَمَا جَعَلَ لَجَعْفَرِ بْنِ اَبِي طَالِبٍ(ع)، وَ اَبْنِ لَلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللّٰهِ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى) مَنْزِلَهُ يَغِيْطُهُ بِهَا جَمِيْعَ الشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

یعنی: خدا رحمت کند عمویم عباس را که برادرش را بر خود ایثار و جان شریف خویش را فدایش نمود، تا این که در یاری برادر، دو دستش را قطع نمودند و حق تعالی در عوض دو دست، دو بال به وی عنایت کرد تا در بهشت با آن دو پرواز کند، همان طوری که به عمویش جعفر بن ابی طالب(ع)، دو بال عنایت کرد. برای عباس(ع) در نزد پروردگار متعال منزلت و فضیلتی است که تمامی شهیدان راه خدا، آرزوی آن مقام و منزلت را دارند.

حضرت عباس(ع) به هنگام شهادت، دارای 34 سال بود و از وی پسر خردسالی به یادگار ماند که نامش عبیدالله بود و نسل بابرکت آن حضرت از همین فرزند خردسال توسعه و تکثیر یافت.

پیامبرصلی الله علیه وآله: مَنْ جُرِحَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِيْحُهُ كَرِيْحِ الْمِسْكِ... عَلَيْهِ طَائِعُ الشَّهَدَاءِ

هر کس در راه خداوند مجروح شود، در حالی وارد قیامت می شود که بویش چون بوی مشک است... و نشان شهیدان را دارد. سالروز خجسته میلاد حضرت ابوالفضل عباس(ع)، حماسه آفرین دشت کربلا بنام روز جانناز نامیده شده است. جاننازانی که حکایت شگفت آفرینی آنها در میدان های عرفان و حماسه تکان دهنده بوده است. در نوشته های عارفان صاحبید آمده است که: خداوند را دوستانی است که همواره در اجتماع و در بین مردم، بی هیچ لاف و گزافی به زندگی و عبادت مشغولند، بی آنکه نامشان برجسته تر از نام های دیگران، بر سر زبان ها باشد آنان ناشناخته برای اهل زمین، و نام آورند برای آسمان.

ملت ایران همیشه و در همه جا و در تاریخ بلندش قهرمانان نام آوری دارد که همواره به وجود آنان می بالد. اینان نام آوران عرصه خونین جنگ و حماسه و نبردند، یا صاحب نامان عرصه های ژرف و شگرف علم و عرفان و مذهب. به شهادت تاریخ هیچ قومی و ملتی به اندازه ملت رشید ایران، در دامن خودش، دلاوران حماسی، اسطوره ای و عرفانی پرورش نداده است. قهرمانان حماسه ساز ما در جبهه های جنگ تحمیلی روحشان آکنده از فضایل نورانی و انسانی بود و ملت های دیگر همواره این نام آوران دنیای حماسه اسطوره و عرفان ما را ستوده اند و همواره آرزوی داشتن چنین کسانی را در خیال خود پرورانده اند.

مردانی که هشت سال در برابر یورش گسترده و همه جانبه دشمنان نور و روشنایی، ایستادگی کرده اند و مقاومتشان را نشان فرشتگان دادند، آنها فقط قهرمانان جسم نیستند، بلکه پهلوانان روح نیز می باشند. وقتی دشمن آتش در این سرزمین انداخت و شعله های سرکش و مغرور این آتش بخش وسیعی از خاک سبز ما را فرا گرفت، جمعی از فرزندان این دیار خود را به دل این آتش زدند، با آتش پنجه در پنجه افکندند و خود را سوختند تا سر زمین و آیینشان سبز بماند. آنها بدون اینکه هراسی به خود راه دهند سالها دل به خدا و تن به طوفان سپردند و سرانجام به رسم هدیه عضوی از بدن خود را که از خدای سبحان امانت گرفته بودند، تقدیم حضرت رب العالمین کردند.

جاننازان شیمیایی ما، گمنام ترین و سربلند ترین قهرمانان جبهه های دفاع مقدس هستند. آنها هر روز، زندگی در میان شعله های آتش را تجربه می کنند. داستان نشستن شیخ الانبیاء حضرت ابراهیم(ع) در دل آتش حکایت همین جاننازان ماست که از نسل معنوی همان پیامبر آتش نشینند.

جاننازان دلاور ما در هر جبهه ای از جبهه های مقدس رهایی از خود گذاشته اند که آثار آنها را در تمامی جبهه های غرب و جنوب می توان دید. آنها گاه در لابلای کوه های سر به فلک کشیده کردستان به جست و جو و دفاع مشغول می شدند و گاه در میان امواج خروشان کارون و اروند، در پی دیار دلدار، تن به طوفان دریا سپرده اند، که حکایت شان یک تاریخ حادثه را در برابر ما آشکار می کند. اگر چه بسیاری از مجاهدان این دیار، پاداش شجاعتشان را از خدای سبحان گرفته اند و به مقام عظمای شهادت نایل آمدند اما اگر به دقت به جاده زندگی نگاه کنیم، سوارانی را می بینیم که همچنان چالاک و چابک به سمت نور در حرکتند و بیرق فتح و پیروزی و نوید ظهور مولایمان را در دست پرقتشان به اهتزاز در آورده اند.

هنوز راه همان است و مرد بسیار است خبر دهید که اهل نبرد بسیار است
فرازهایی از سخنان ایت الله خامنه ای

...جاننازان ماهم عمدتا از همین مجموعه ی فداکار تشکیل شده اند؛ یعنی کسانی که با همین.. احساس و با همین روحیه از محیطهای شغلی و درسی و کاری و خانوادگی خودشان بیرون آمدند؛ در همان میدان خطر رفتند و تا مرز شهادت هم پیش رفتند؛ منتها شهادت نصیبشان نشد و به زندگی برگشتند؛ لیکن با نقص جسمانی، سلامت خودشان را فدای این راه کردند؛ بعد هم صبر کردند...

... وقتی جانناز صبر می کند، وقتی پای خدا حساب می کند، وقتی يك جوان نیرومند زیبای برخوردار از محسنات طبیعی، با از دست دادن پا، دست، کبد، سلامتی و محروم از بسیاری از خیراتی که انسان بر اثر سلامت جسمانی از آنها برخوردار می شود، در میان سایر مردم راه می رود، اما شاکر است، اما احساس سرافرازی و سربلندی می کند که در راه خدا کاری کرده ؛ این قیمت و ارزشش از شهدای ما کمتر نیست ؛ گاهی هم بیشتر است. ..

...من به شما عرض کنم، برای يك ملت اگر عزت سیاسی و اجتماعی مطرح است، اگر رفاه مادی و رفاه در زندگی مطرح است، اگر رسیدن به آرزوها و آرمانهای بزرگ معنوی و دنیایی و آخرتی - هر دو مطرح است، اگر دنبال علم است، اگر دنبال قدرت جهانی و بین المللی است، هرچه که این ملت به دنبال آن است، این در صورتی تأمین می شود که این ملت بتواند يك

عناصری را، یک چیزهایی را در خود به وجود بیاورد؛ اول ایمان است، ایمان به همان هدف؛ ایمان به همان راه...
.. بی ایمانی و ولنگاری و باری به هرجهتی و دمدمی مزاج بودن، با آینده ی روشن و افتخارآمیز نمی سازد. شما اگر تاریخ را نگاه کنید، خواهید دید هر ملتی هم که به جایی رسیده است، اولین چیزی که داشته است، ایمان و اعتقاد بوده است. اگر سیر تاریخ را مطالعه کنید - نه تاریخ هزار سال و پنج هزار سال قبل؛ نه، همین تاریخ معاصر؛ همین کشورهایی که امروز در دنیا هستند؛ اگر به تاریخ همینها مراجعه کنید - می بینید آنچه که دارند - حالا هرچه هست - امور مثبت و ایجابی که از آن برخوردار هستند، این در یک فصلی به آنها داده شده است که در آن فصل، این خصوصیات را داشته اند؛ اول ایمان. آن وقت آن جامعه یی که با فکر درست خود، با تشخیص درست خود، عزت و افتخار و سعادت زندگی را در راه خدا یافته است و می داند که اگر به دین خدا عمل کند، هم دنیا و هم آخرت، هم مادیت و هم معنویت با هم نصیب او خواهد شد، اولین شرط این راه این است که به این فکر، به این مبنا، به این راه ایمان داشته باشد...

درگذشت ابوسعید فضل بن ابوالخیر معروف به ابوسعید ابي الخیر در سال 440 هجری قمری

ابوسعید فضل بن ابوالخیر معروف به ابوسعید ابي الخیر عارف و شاعر مشهور ایرانی در سال 440 هجری قمری وفات یافت. شیخ ابوسعید پس از فراغت از تحصیلات دینی و ادبی چندی را به ریاضت و سیرو سلوک گذراند. وی در علوم تفسیر، حدیث، فقه و عرفان تبحر فراوان داشت. از این رو از بزرگترین عارفان ایرانی قرون چهارم و پنجم هجری قمری بشمار می رود. شیخ ابوسعید ابي الخیر به شعرعلاقه فراوان داشت و رباعیات و قطعات بسیار زیبایی عارفانه اش افکار عرفانی او را آشکار ساخته اند.

در گذشت ابوطاهر علی بن عبیدالله بغدادی مشهور به ابن سیوار در سال 496 هجری قمری

ابوطاهر علی بن عبیدالله بغدادی مشهور به ابن سیوار، نحوی و محدث حنفی در سال 496 هجری قمری در بغداد درگذشت. ابن سیوار 40 سال از عمر خود را صرف یادگیری حدیث و قرائت کرد. تنها اثر برجای مانده از ابن سیوار کتاب «المُسْتَنْبِرُ الْقِرَائَاتِ الْعَشْر» است. نسخه هایی از این اثر در استانبول موجود است.

گرویدن غازان خان هفتمین سلسله ایلخانان به دین مبین اسلام در سال 694 هجری قمری

غازان خان هفتمین سلسله ایلخانان در سال 694 هجری قمری به دین مبین اسلام گروید. غازان خان پس از پذیرفتن اسلام خود را محمود نامید. اما امیران و شاهزادگان مغول که مخالف تغییر مذهب غازان خان بودند او را به اتفاق عده ای از اطرافیان به قتل رساندند. غازان خان انسانی خردمند و با کفایت بود و با زبانهای فارسی، عربی، هندی، چینی، کشمیری، تبتی و لاتین آشنایی داشت.